

## بررسی تسامح در ادله سنن

احمد عابدینی

فصلنامه فقه حوزه، ش ۴۹، پاییز ۸۵

**چکیده:** نویسنده در این مقاله به بررسی قاعده تسامح در ادله سنن، از حیث سند و دلالت اشاره داشته و در ضمن مطالب خود، به پیامدهای این قاعده در عرصه دین پرداخته‌اند. ایشان در مورد ادله قاعده از حیث سند و محتوا تحقیق جامعی انجام داده‌اند که می‌تواند زیربنا و زمینه‌ساز تحقیقات بعدی و همچنین زمینه‌ساز گفت‌وگو و بحث‌های دیگر در حول موضوع باشد.

شیخ حرّ عاملی در جلد نخست وسائل الشیعه بابی را برای «اخبار من بلغ» با عنوان «استحباب الاتیان بکل عمل مشروع روی له ثواب منهم» آورده که آن را می‌توان زمینه‌ساز انبوه سازی مستحبات نامید. کم‌کم دامنه این عنوان در گفتار و فتاوا از دو جهت گسترش یافت: از یک سو عملی که نامشروع بودنش با دلیل محکم ثابت نشود، با اصل برائت و نظیر آن مشروع شمرده شد و از سوی دیگر بر روایاتی که سند بسیار ضعیف و مخدوش هم داشتند، عنوان «روایت» اطلاق گردید و حتی برخی دیگر، فتوای فقیه را نیز از مصداق‌های «روایت» دانستند. در نتیجه حوزه مستحبات به شدت گسترش یافت. وجود ثواب‌های چند هزاری و عده داده شد. در برخی از این روایات بازار مستحبات را حتی از واجبات تصریح شده در قرآن و اخبار متواتر داغ‌تر ساخت، به گونه‌ای که اکنون هر روز با ذکر و ورود و دعاهای جدید مواجهیم و کتاب‌هایی انتشار می‌یابد که ادعا می‌شود ذکرها و دعاهای آن مجرب است. به عقیده ما یکی از عوامل «تسامح در ادله سنن» است که باید مورد بررسی و نقد قرار گیرد.

## بررسی تعداد روایات

حال مناسب است نخست روایات «من بلغ» را بررسی کنیم تا معلوم شود که تعداد دقیق آنها بعد از حذف روایات تکراری چند تا است:

۱. در کتاب ثواب الاعمال مرحوم صدوق، علی بن حکم از هشام و او از صفوان و او از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

«من بلغه شیء من الثواب علی شیء من الخیر فعلم به (فعله) کان له اجر ذلک و ان کان رسول الله لم یقله» (نسخه بدل: و ان لم یکن علی ما بلغه)؛

۲. در محاسن برقی، علی بن حکم از هشام بن سالم و او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«من بلغه عن النبی صلی الله علیه و آله شیء من الثواب فعلمه کان اجر ذلک له و ان کان رسول الله صلی الله علیه و آله لم یقله».

۳. مرحوم کلینی در کافی، از هشام بن سالم از حضرت صادق روایت می‌کند فرمود:

«من سمع شیئاً من الثواب علی شیء فصنعه کان له و ان لم یکن علی ما بلغه»؛

۴. احمد بن فهد در عده الداعی از مرحوم صدوق و او از مرحوم کلینی و وی با طرق خودش از ائمه علیهم السلام روایت کرده است:

«من بلغه شیء من الخیر فعلم به کان له من الثواب ما بلغه و ان لم یکن الامر كما نقل الیه».

۵. علی بن موسی بن جعفر بن طاووس فی کتاب الاقبال عن الصادق علیه السلام:

«من بلغه شیء من الخیر فعلم به کان له ذلک و ان لم یکن الامر كما بلغه».

این پنج روایت مطمئناً یک روایت بیشتر نیست که هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است، و این که در کتاب ثواب الاعمال، هشام از صفوان یا هشام بن صفوان یا هاشم بن صفوان آمده، همه غلط است؛ زیرا در هیچ جا هشام از صفوان روایت نکرده. در ثواب الاعمال و به دنبال آن وسائل الشیعه آمده است: «هشام عن صفوان عن ابی عبدالله»، که مسلماً غلط است؛ زیرا «صفوان» از اصحاب امام صادق نیست و نیز هشام هیچ گاه از صفوان روایت نکرده است؛ بلکه صفوان است که از هشام روایت می‌کند.

بنابراین سه حدیث از پنج حدیث از نظر راوی، مروی عنه و مضمون یکی است و اختلاف نسخه‌ها ناشی از آن است که نقل به مضمون در بین اصحاب رایج بوده و همین مضمون مرسل در اقبال از امام صادق علیه السلام، و بدون استناد به امام خاص، در عده الداعی از صدوق و کلینی نقل شده است. بنابراین سه روایت مسند و دو روایت مرسل، همه، یک روایت‌اند که راویان مختلف، با الفاظ مشابه آنها را نقل کرده‌اند.

۶. ... احمد بن نصر از محمد بن مروان نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«من بلغه عن النبي ﷺ شيء من الثواب فعمل ذلك طلب قوله النبي كان له ذلك الثواب و ان كان النبي ﷺ لم يقله»

۷... محمد بن سنان از عمران زعفرانی و او از محمد بن مروان نقل کرده که: قال سمعت ابا جعفر ﷺ يقول:

«من بلغه ثواب من الله على عمل فعمل ذلك العمل التماس ذلك الثواب اوتيه و اسالم يكن الحديث كما بلغه»:

محمد بن مروان بین چند نفر مشترک است که در کتاب‌های رجالی همه مجهول هستند، مرحوم خوئی<sup>۷</sup> در معجم رجال پانزده نفر را با این نام و القاب مختلف یاد کرده، ولی توثیق و تمجیدی برای هیچ کدام نیافته است. فقط از بین اینها محمد بن مروان ذهلی دارای کتابی بوده است که مرحوم خوئی او را توثیق کرده.

#### ارزشیابی کتاب‌های حدیثی گذشته

نقل شده که مرحوم آیت الله بروجردی<sup>۸</sup> برای کتب اربعه امتیاز خاصی قایل بود و می‌فرمود: این کتاب‌ها به صورت قرائت استاد بر شاگرد و امضا و تأیید نسخه شاگرد به دست ما رسیده است؛ در حالی که سایر کتاب‌ها این ویژگی را ندارند. روشن است که تا یکی دو قرن اخیر، صنعت چاپ وجود نداشت. از این رو برای تکثیر نسخه‌های یک کتاب، آن را به منشی‌ها می‌دادند و آنان از روی آن، نسخه‌ای را استنساخ می‌کردند یا با صدای بلند می‌خواندند و چند نفر که مزدگیران منشی بودند، می‌نوشتند. در این روش، احتمال اشتباه دیدن، اشتباه خواندن، اشتباه شنیدن و اشتباه نوشتن بسیار زیاد بود، به ویژه که مقابله به گونه‌ای که الان متداول است، در نزد منشی‌ها و دستیاران آنان متداول نبوده و بلکه شاید چنین مقابله‌ای اصلاً وجود نداشت. علاوه بر این، گاهی منشی‌ها غیر شیعه و بلکه مخالف شیعه، عمداً برخی احادیث را دستکاری می‌کردند.

برای در امان ماندن کتاب‌های اصلی شیعه، پس از تکثیر نسخه‌ها، استادی نظیر مرحوم شیخ طوسی یا کلینی، کتابی را که در نزد خود داشت و به کسی نداده و از تحریف محفوظ مانده بود، برای شاگردانش می‌خواند تا نسخه‌های خود را اصلاح کنند. این گونه کتاب‌ها ارزش ویژه‌ای یافتند.

در بین کتاب‌های شیعه تنها کتب اربعه چنین ویژگی را دارند، ولی دیگر کتب مانند ثواب الاعمال، عیون اخبار الرضا و نیز کتاب‌های محاسن، اقبال، عدة الداعی و... چنین امتیازی ندارند و بلکه برای فتوا نمی‌توان به آنها اعتماد کرد؛ زیرا چه بسا کلمه‌ای را کاتب از روی عمد یا سهو غلط نوشته باشد.

نتیجه این که برگشت هفت حدیث گذشته به دو حدیث است که یکی از آنها را هشام بن سالم از حضرت صادق نقل کرده، ولی در کتب اربعه که استاد بر شاگرد می خوانده است، وجود ندارد و این امر صحت حدیث را تا حدود زیادی مخدوش می سازد. حدیث دیگر، با چند اما و اگر، دارای سندی تا حدودی قابل قبول در محاسن و با سندی مجهول در کافی نقل شده است که راوی آخر «محمد بن مروان» است.

نکته: کسی که اهل دقت در احادیث باشد و نسخه ها و اختلاف های متعدد یک متن را دیده باشد، با اطمینان می گوید که بر فرض صحیح بودن اسناد، این دو حدیث، بیانگر یک مضمون مشترک اند که زمانی از امام صادق علیه السلام صادر شده اند و دو راوی به نام های هشام بن سالم و محمد بن مروان، هر یک آن را با تعبیرهایی واقعاً مشابه هم نقل کرده اند. پس بر فرض صحت سندها، در واقع تمامی این حدیث ها یک حدیث، با دو راوی و نقل های تقریباً یکسان اند.

بررسی: به خوبی روشن است عبارت صاحب عده الداعی یا بحار الانوار که ادعایشان بدون مستند است، نمی تواند به سند احادیث ارزشی بدهد و اخبار «من بلغ» در هاله ای از ابهام سندی باقی می ماند و به جز خبر نقل شده از محاسن، سایر اخبار را نمی توان صحیح دانست. بنابراین جز خبر صحیح «محاسن»، سند احادیث دیگر تکیه گاه محکم دیگری ندارد.

### دیدگاه مرحوم آیت الله خویی

ایشان در تنبیه سوم فرموده است: در برخی روایات وارد شده؛ «اگر به کسی (خبر) ثوابی از سوی خدای سبحان بر عملی برسد و او آن عمل را برای رسیدن به آن ثواب انجام دهد، (آن ثواب) به او داده می شود؛ اگر چه حدیث آن گونه نباشد که به او رسیده است». سخن گفتن درباره سند این روایات لازم نیست؛ زیرا در آنها صحیح السند وجود دارد.

بررسی: اولاً، سخن ایشان که فرموده: «در بین آنها حدیث صحیح السند وجود دارد»، سخن درستی است؛ ولی در این صورت باید همان حدیث محور فتوا باشد، نه حدیث های دیگری که گاهی از نظر مفهوم عام تر از حدیث صحیح هستند. پس باید به همان حدیث صحیح استناد کرد.

ثانیاً، بحثی که بسیار ذهن راقم این سطور را مشغول ساخته، این است که، آیا ملاک اثبات در اصول فقه و فروع فقه و فروع فروع و... همیشه وجود یک حدیث صحیح است یا فقط در فروع فروع، یک حدیث صحیح کافی است، اما در فروع، به بیش از یک حدیث صحیح نیاز مندیم؛ زیرا بنا به عقیده مرحوم شیخ انصاری، به حدیث صحیح تنها در عمل می توان

ملتزم شد، ولی در این جا بیش از یک التزام عملی است. علاوه بر آن، در این جا بحث از مطلبی است که قانونی شدن یا نشدن آن نقش بسیار به سزایی در فقه دارد.

### دلالت اخبار «من بلغ»

در فرهنگ لاروس آمده است: بَلَّغَ المكانَ أو الشيءَ: به آنجا یا آن چیز رسید. و بَلَغَتِ القلوبُ الحناجرَ: و قلب‌ها به حنجره‌ها رسید. و بَلَغَتِ النایةُ: بر غایت مشرف شد و نزدیک رسید. راغب در کتاب معجم مفردات الفاظ قرآن می‌گوید:

البلوغ والبلاغ الانتهاء إلى أقصى المقصد والمنتهى مكاناً كان أو زماناً أو أَوْ مِنَ الأُمُورِ المَقْدَرَةِ و ربما یعبر به عن المشاركة علیه و إن لم ینته الیه. فمن الانتهاء بَلَغَ أشدّه و بَلَغَ أربعین سنة... و اما قوله عزوجل: «فبلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف» فللمشاركة، فإنها إذا انتهت إلى أقصى الأجل لا یصح للزوج مراجعتها و إمساکها؛

بررسی: از آنچه گذشت، معلوم می‌شود که ماده بَلَغَ برای مواردی وضع شده که شیء از هر جهت و به طور کامل به مقصد و (نقطه انتهایی) رسیده باشد و تنها در موردی که به هیچ نحوی چنین موردی صحیح نباشد، آن گاه معنای مجازی «نزدیک به انتها» اراده می‌شود؛ زیرا بزرگان گفته‌اند: «إذا تعدّرت الحقیقه فاقرب المجازات اولی؛ هر گاه حقیقت متعذر شد، نزدیک‌ترین مجازها سزاوارتر است».

بنابراین تا خبری به نحو کامل با بیانی رسا، سندی صحیح و تردیدناپذیر به کسی نرسد، بلوغ و بلاغ صدق نمی‌کند. در بحث مانیز اگر خبری از نظر سندی یا دلالتی یا جهت صدور و مانند آن دارای کوچک‌ترین اشکال باشد، به آن بلاغ نمی‌گویند. به عبارت روشن و صریح، اخبار «من بلغ» اگر به چیزی دلالت داشته باشند، تنها دلالت بر حجیت خبر صحیح خالی از هر شبهه سندی یا دلالتی می‌کنند؛ زیرا «بلغ» در مورد رسیدن و وصول تام، حقیقت است و در مورد مُشْرِف به وصول مجاز است. بنابراین کاربرد آن در بقیه موارد غلط است. پس تنها خبر متواتر صریح یا آیه صریح، بلوغ حقیقی است و خبر واحد صریح یا ظاهر، بلوغ مجازی است.

اشکال: از گذشته دور اخبار «من بلغ» در مرأی و مَنظَر فقیهان، راویان، حدیث شناسان و ... بوده‌اند و همه این اخبار، رسیدن خبری به هر نحو از أنحاء را فهمیده‌اند و هیچ کس «بلوغ» را این‌گونه معنی نکرده است و این خود دلیل نارسایی و ضعف این برداشت است.

جواب: سخن اشکال کننده، علاوه بر این که مخالف با صریح قول لغت شناسان است، با موارد استعمال این واژه در نهج البلاغه و معنایی که حضرت امیر علیه السلام اراده کرده است، منافات دارد. باید یادآوری کرد که معنای یک واژه و یک اصطلاح را، یا از استعمال مردم باید گرفت و یا

از کتاب‌های لغت. اما لغت نامه‌ها چندان اعتباری ندارند؛ زیرا اولاً، لغت‌ها و واژه‌ها پیوسته در معرض تغییر و تحوّل هستند. بنابراین باید لغت نامه‌ای یافت که در عصر حضرت رسول و ائمه اطهار علیهم‌السلام تا امام صادق علیه‌السلام نوشته شده باشد و چنین لغت نامه‌ای وجود ندارد؛ زیرا قدیم‌ترین کتاب لغت، کتاب العین منسوب به خلیل بن احمد است که وی متولد سال صد هجری و متوفای سال ۱۷۵ هجری است.

بنابراین تنها راه یافتن معنای بلوغ و مشتقات آن رجوع به سخنان مردم آن عصر، به ویژه دقت در موارد استعمال این واژه در سخنان اهل بیت علیهم‌السلام و از جمله امام علی علیه‌السلام است. البته قول لغویان و افراد دوره‌های بعد نیز می‌تواند به عنوان مؤید مطرح شود، ولی سخن خود ائمه اطهار راه گشایتر است. در کلام امیر بیان امام علی علیه‌السلام بارها این واژه به کار رفته است. بر اساس معجم الفاظ نهج البلاغه، سیزده بار کلمه «بلغنی» در نهج البلاغه به کار رفته است. آیا باید پذیرفت که حضرت علی علیه‌السلام بر اساس شایعه‌ها، خبرهای ضعیف و احتمالات نیش قولی و ضعیف به توییح استناداران، کارگزاران و افراد شایسته پرداخته است و تا ابد و تا انتهای تاریخ، آبروی آنان را برده است؟ در این صورت نه تنها از عصمت چیزی برای آن حضرت باقی نمی‌ماند، بلکه در عدالت و سیاست‌مداری و... او نیز باید شک کرد؛ یا این که بگوییم خبرها بسیار دقیق و کامل بوده‌اند. در این صورت به کار بردن کلمه «تَلَعَّ» در معنایی که منجر به تسامح در ادله سنن می‌شود، درست نیست و خارج از معنایی است که حضرت علی علیه‌السلام در نامه‌هایش استعمال می‌کرده است.

بنابراین ممکن است مراد ائمه اطهار علیهم‌السلام از اخبار من بلغ تصحیح مضمون احادیث صحیح السنن باشد و فقیهان و راویان حدیث، به اشتباه تصور کرده باشند که مراد، استحباب بخشیدن به اخبار و مضامین ضعیف بوده است؛ زیرا معلوم شد که مراد احادیث را به جز ملائکه مقرب، نبی مرسل و مؤمنی که قلبش امتحان شده است، کسی دیگری نمی‌فهمد. این راه هم می‌دانیم که:

شرط اجتهاد و مرجع تقلید شدن، قلبی ممتحن داشتن نیست، و مجتهد یا مرجع تقلید فرشته مقرب یا نبی مرسل نیز نیست. وقتی که مجتهد دارای قلب ممتحن هم نبود، پس دلیلی وجود ندارد که او احادیث را درست فهمیده باشد؛ پس نمی‌تواند به طور قاطع بگوید احادیث من بلغ، کارخانه مستحب سازی است و عمل به مضمون هر خبری، دارای ثواب موعود در آن خبر است.

مفهوم عبارت «شیء من الثواب و شیء من الخیر»

از آنچه گذشت، معلوم شد «من بلغ» دو گونه معنا شده:

یکی معنایی که مشهور فهمیده‌اند و دوم معنایی که در این نوشتار روشن گشت و مطابق با لغت و موارد استعمال آن در روایات بود. حال طبق هر دو معنا، نوبت به فراز «شیء من الثواب» یا «شیء من الخیر» یا «شیء من الثواب علی شیء من الخیر» می‌رسد. این فراز حتی طبق نظر مشهور نیز کارخانه مستحب سازی را ویران می‌سازد و تنها بر تولید انبوه مستحب‌های ثابت اصرار دارد. در نتیجه باید خیر و نیک بودن عملی قبلاً ثابت شده باشد. آن‌گاه اگر کسی آن عمل خیر را به سبب ثواب‌های فراوانی که در روایت‌ها آمده، انجام داد، به آن ثواب‌ها می‌رسد، و با این حساب احادیث من بلغ کارخانه مستحب‌سازی نمی‌شوند، بلکه کارخانه تولید انبوه مستحبات ثابت می‌شود. آنها کاری را مستحب نمی‌کنند، بلکه کار خیری مثل قرآن خواندن، نافله شب خواندن، صدقه دادن و مانند آنها را که خیر بودنشان ثابت است، گسترش می‌دهند، اما طبق نظر این نوشتار نه تنها کارخانه مستحب‌سازی ویران است، بلکه تولید انبوه مستحبات بدون دلیل محکم نیز ممنوع است؛ زیرا دین همانند هیکل انسانی است که باید بین همه اجزا و اعضای آن تناسب باشد تا چهره انسان مشوه نشود. توجه بیش از حد به مستحبات و گسترش دادن بیش از حد آنها با احادیث صحیح و غیر صحیح نیز دین را نازیبا جلوه می‌دهد.

مثلاً گریه و عزای بر امام حسین علیه السلام در روزهای خاص ستوده شده است، اما همه سال را عزاداری کردن و چهره شهر و روستا را سیاه پوش کردن، اگر همراه با دلیل محکم نباشد، دین را، دین‌گریه دانستن است و این کار باعث بیزاری برخی افراد می‌شود که خلاف نظر شرع است. خواندن برخی زیارت‌ها در روزهای خاص یا در اماکن خاص نیز سفارش شده، اما خواندن آنها در سایر ایام یا تمامی اماکن را نمی‌توان به شرع نسبت داد. پس همیشه محتوای صحیح و منطقی دلیل برای انجام یک کار به‌طور مداوم نیست؛ زیرا علاوه بر محتوا باید مجموعه دین به گونه‌ای باشد که اگر ناظری از بیرون به آن نگاه کند، آن را مجموعه‌ای کامل و متناسب بباید. آیا اگر ناظری پیوسته همه مسلمانان را در حال نماز و زیارت و گریه ببیند، او به دین اسلام متمایل می‌شود یا منزجر می‌گردد؟!

## ● اشاره

۱. قاعده تسامح در ادله سنن، تاریخچه‌اش به قبل از شیخ حر عاملی برمی‌گردد و در کلمات فقهای قبل از شیخ، این قانون مرسوم بوده است و در مواردی بدان استناد جسته‌اند. مرحوم خوانساری (متوفی ۱۰۹۹) در مشارق الشموس می‌نویسد: ... بناء علی التسامح فی ادلة السنن و هاهنا بحث لابد من التنبيه له لئلا یفتقر هذا الموضوع و هو انه قد اشتهر

بین العلماء ان الاستحباب انما یکتفی فیہ بالادلة الضعیفه.<sup>۱</sup> و همین طور در کلمات شهید در شرح لمعه، روض و دیگر فقها به این قاعده استناد شده است.

بنابراین این احادیث قبل از شیخ حر عاملی در دسترس فقها بوده و آنان هم از این احادیث همان برداشتی را داشتند که شیخ حر عاملی داشته، لذا شیخ حر عاملی نمی‌تواند زمینه‌ساز استناد به قاعده فوق باشد.

۲. بعید است فقیهی به فتوای علما و فقها اطلاق روایت کند و فتوای فقیه را مصداق روایت بشمارد. آنچه در کلمات برخی از اعلام، همچون آغاضیاء و دیگران آمده: این که آیا این حکم را می‌توان به فتوای فقیه هم سریان داد یا نه. و آیا فتوای فقیه در حکم ملحق به روایت ضعیف است یا نه؟ نه این که فتوا را مصداق روایت بشمارند. و برخی با شرایطی قایل به این سخن شده‌اند.<sup>۲</sup>

۳. تلازمی بین انتشار کتب غیرمستند با قاعده تسامح در ادله سبب وجود ندارد. برخی از نویسندگان این‌گونه کتب که خیلی هم رایج است، اصلاً خبری از این قاعده ندارند. شیوع این‌گونه امور و کرامات دروغین و ساختگی برای برخی از افراد ریشه دیگری دارد.

۴. اتحاد در راوی و مضمون و الفاظ (ولو این که می‌تواند قرینه بر یکی بودن روایات پنجگانه باشد) ولی نمی‌توان گفت: این پنج روایت مطمئناً یک روایت بیش نیست، خصوصاً با اختلافی که در تعبیر داریم.

۵. هشام بن سالم اگرچه از صفوان بن یحیی روایت نکرده، لکن محتمل است که صفوان، صفوان بن مهران الجمال باشد که ثقة است. و هشام جای دیگر هم از وی روایت کرده است.<sup>۳</sup> پس نمی‌توان گفت روایت هشام از صفوان قطعاً غلط است.

۶. برخلاف فرمایش ایشان، مرحوم آیت الله خویی<sup>۴</sup> علاوه بر محمد بن مروان هذلی، محمد بن مروان الجلاب و محمد بن مروان النحاط را توثیق کرده و به نقل کشی محمد بن مروان الشعیری را ممدوح شمرده است.<sup>۴</sup>

۷. مواردی که ایشان در ارزشیابی کتاب‌های حدیثی گذشته ذکر کرده‌اند، صرف احتمال هستند و هرگز نمی‌توان اثبات کرد که مخالفین بتوانند در کتب حدیثی و نسخ مورد اعتماد علما دست برده و تحریف کنند. البته این که کتب اربعه شیعه از امتیاز و موقعیت والایی برخوردار هستند صحیح است، ولی بقیه کتاب‌هایی هم که صاحب وسایل با سند صحیح نقل کرده قابل اعتماد است و فقها بر اساس آن فتوا داده‌اند. و صرف احتمال خطا از کاتب در نسخه و کتاب، موجب سلب اعتماد از کتاب نمی‌شود. خصوصاً در ما نحن فیه که حدیث با الفاظ مشابه در کتب اربعه هم ذکر شده است.

۲. رک: نه‌ایة الافکار، ج ۳، ص ۲۸۶

۱. رک: مشارق الشمس، ج ۱، ص ۲۴

۳. رک: وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۹۲

۴. رک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ذیل شرح حال افراد یاد شده.



۸. برخلاف ادعای ایشان (که حدیث هشام بن سالم در کتب اربعه نیامده است) حدیث هشام بن سالم را مرحوم کلینی در اصول کافی<sup>۱</sup>، آورده است. روایت این است: علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن هشام ابن سالم عن ابی عبدالله قال: من سمع شیئاً من الثواب علی شیء فسنعه کان له و ان لم یکن علی ما بلغه. بنابراین حدیث هشام بن سالم با سند صحیح در کافی که معتبرترین کتب اربعه است نقل شده، لذا ارزیابی سندی ایشان در مورد حدیث قابل اعتماد نمی‌باشد.

۹. هر چند صرف اشتراک مضمون و الفاظ حدیث دلیل نمی‌شود که حدیث در یک مجلس از پیامبر صادر شده باشد، و گاهی یک حدیث با الفاظ مشترک از معصوم در مجالس متعدد صادر می‌شود؛ مثلاً حدیث ثقلین با الفاظ مشترک در چندین مجلس همچون، عرفات، غدیر، حجره شریف، مسجد و... از پیامبر صادر شده و گاهی یک راوی چند مورد آن را نقل کرده است. ولی حتی پذیرش این مسأله از درجه و اعتبار حدیث نخواهد کاست و تعدد سند اعتبارش به جهت تقویت صدور حدیث از امام است.

اما در خصوص امام هیچ فرقی نمی‌کند که امام حدیث را یک بار یا ده بار بفرماید. و سخن ایشان به این ماند که کسی بگوید: حدیث غدیر را ولو این که افراد زیادی از پیامبر نقل کرده‌اند، ولی در واقع تمامی این حدیث‌ها یک حدیث‌اند، پس حدیث غدیر خبر واحد است؟! نتیجه بحث در سند حدیث:

الف) حدیث کلینی در کافی (ج ۲/۸۷) در درجه‌اعلای اعتبار است؛ زیرا ابن ابی عمیر که از اصحاب اجماع می‌باشد در سند حدیث واقع شده، لذا حدیث صحیح‌اعلایی است.

ب) سندهای حدیث ثواب الاعمال و محاسن هم صحیح است. و چندین حدیث دیگر هم که سند معتبری ندارند مؤید این احادیث می‌باشند. لذا در اعتبار حدیث هیچ‌هاله‌ای از ابهام وجود ندارد.

۱۰. سخن ایشان در نقد فرمایش آیت الله خویی «که می‌بایست حدیث صحیح‌السند معیار فتوا باشد نه حدیث دیگری که از نظر مفهوم عام‌تر از حدیث صحیح باشد» درست است، ولی ایشان توجه داشته باشند که مستند فتوا می‌تواند حدیث اصول کافی باشد که از لحاظ مفهومی از همه احادیث عام‌تر است.

اما در خصوص نقد دوم ایشان بر کلام مرحوم خویی عرض می‌کنیم اولاً: یک روایت نیست بلکه سه روایت صحیح‌السند و چندین روایت مرسل در مسأله هست. و ثانیاً: حکم عقل بر حسن تقرب به مولی به هر عمل نیکویی مؤید روایات است. لذا برخی روایات را ارشاد به حکم عقل گرفته‌اند.

۱۱. در مورد فرمایشات ایشان در مورد دلالت اخبار و معنی «بلغ» عرض می‌کنیم: اولاً: در روایت کلینی که صحیح‌ترین روایت است، به جای لفظ بلغ، لفظ سمع آمده که ایشان هیچ

۱. رک: کافی، ج ۲، ص ۸۷

توجهی بدان نکرده‌اند و در طول نوشتار از روایت کلینی غافل بوده‌اند؛ لذا حتی اگر تحقیقات ایشان را با توجه به روایت کافی در این مورد بپذیریم چندان ثمری در استنباط نخواهد داشت.

ثانیاً در کتب لغت همچون لسان و معجم مقاییس اللغة «بلغ» را به معنی وصل گرفته‌اند، و در مصباح و معجم گفته: به «مشارفة و قرب به شیء هم» بلوغ اطلاق می‌شود. البته نظریه ایشان در مورد معنی لفظ «بلغ» تا حدودی درست به نظر می‌رسد و قبل از ایشان هم برخی از محققین همچون علامه مصطفوی این نظریه را بیان نموده‌اند،<sup>۱</sup> که شاید ایشان هم از کلمات علامه مصطفوی بهره جسته‌اند.

۱۲. علما قول لغوی را در مراد از الفاظ حجت می‌دانند و به صرف یک احتمال که واژه‌ها پیوسته در معرض تحول بوده‌اند، نمی‌توان کتب لغت را از حیز انتفاع خارج کرد.

روش ایشان در به دست آوردن معانی واژه‌ها روش پسندیده‌ای است، ولی ایشان می‌بایست تمام استعمالات لفظ در کلمات معصومین و دیگران را بررسی کرده و نظر دهند؛ با بررسی چند مورد در کلمات ائمه نمی‌توان به معنی اصلی واژه دست یافت.

۱۳. در عین حال، اصل تأمل در این موضوع که آیا می‌توان هر چیزی را که می‌شنویم بدون تحقیق در سند آن و به صرف آن که مربوط به مستحبات است، به دین نسبت داد، تأملی شایسته و بایسته است و مشوه شدن چهره دین را باید مراقب بود. بنابراین، با صرف نظر از همه مباحث قبلی، این استدلال نویسنده محترم استدلالی قوی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

۱. رک: التحقيق، ج ۱ ذیل لفظ بلغ می‌نویسند: ان حقیقه معنی هذه المادة هو الوصول الى الحد الاعلی والمتربة المنتهی و هذا هو الفرق بینها و بین مادة الوصول....